

مبارزه با خرافات در پند اهل دانش و هوش

به زبان گربه و موش شیخ بهایی

دکتر فاطمه امامی^۱



تاریخ دریافت: ۹۵/۰۸/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۰/۲۹

چکیده

شیخ بهایی در اثر خود "پند اهل دانش و هوش به زبان گربه و موش" که داستانی است رمزی تمثیلی به مبارزه با خرافات می‌پردازد. هدف از این مقاله بررسی این اثر شیخ بهایی از دیدگاه خرافات است. به اعتقاد نگارنده شیخ بهایی در این اثر غیر مستقیم به مبارزه با خرافه‌های مرسوم در زمان خود بخصوص در میان متصوفه پرداخته است. او در این اثر جوانان را به توجه به عقل و دوری از خرافات هدایت می‌کند. سعی نگارنده در این مقاله یافتن افکار خرافی و طبقه بندی آن و در پایان آشنایی با تفکر زمان وی و اهل تصوف و انحراف متصوفه از اسلام و مبارزه غیر مستقیم با این گونه تفکر است. تلاش وی برای توجه مردم و جوانان به عقل و عقل گرایی است که احتمالاً در زمان او رو به افول بوده است.

کلید واژه‌ها: شیخ بهایی، پند اهل دانش، متصوفه، مبارزه با خرافات.

خیز تا خرقة صوفی به خرابات بریم شطح و طامات به بازار خرافات بریم
(حافظ، ۱۳۷۵: ۴۵)

مقدمه

درباره این اثر یعنی رساله "پند اهل دانش و هوش به زبان گربه و موش" دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد طی بررسی دو مقاله می‌توان به این اطلاعات دست یافت که در محتوای این اثر کار زیادی انجام نشده است شاید مهمترین کاری که انجام شده "دل در تصرف عقل" پژوهشی در موش و گربه شیخ بهایی باشد. در آن نگارنده معتقد است: "موش و گربه که نماینده صوفیه و متشرعه اند با جدل‌های لفظی و نقل حکایت‌ها و احادیث و روایت‌ها، به نقد یک دیگر نشسته، هر یک دیگری را محکوم می‌کنند" و در جای دیگری می‌گوید: "موش و گربه شیخ بهایی چیزی نیست جز جدال فلسفی و عقیدتی دو اندیشه در چالش صوفی‌گری و شیعه‌گری." (غفاری جاهد، ۱۳۸۹، ۳۵ تا ۴۳)

در مقاله دیگر به نام "قصه موش و گربه از سه کتاب و تفاوت‌های آن‌ها" درباره این کتاب می‌گوید: "این قصه هم تعلیم و معرفی صوفی‌گری است و هم تعلیم و معرفی طلبگی و راه کسب یقین و سعادت از دو طرف و در عین حال مقایسه این دو." (ذوالفقاری، ۴۷، ۱۳۹۱ تا ۷۰)

اما با کمی دقت خواهیم دید که شیخ بهایی در این اثر به معرفی صوفیان دروغین و انحراف متصوفه از راه حقیقی و اولیه آن می‌پردازد.

در متن کتاب این گونه آمده است: "ای عزیز این گفتگوی موش و گربه را گمان نبرید که بیهوده است. موش نفس اماره شماس است که به مکر و حيله‌ها می‌خواهد از دست عقل خلاصی یابد و پیروی شیطان کرده فساد کند، بعد از آن تمسخر و ریشخند نماید و هر زمانی به نانی و هر لحظه به نعمتی اختیار از دست عقل برآید." (شیخ بهایی ۱۳۴۵ ص ۲۴۰)

البته همه این نظرات را می‌توان در ساختار اثر دید و برخی از آنها صحیح می‌باشد

اما شاید موضوع و تم اصلی این اثر مبارزه با خرافات باشد و توجه به عقل و خرد، آن هم درست در زمانی که خرافات در میان مردم رسوخ فراوان داشته است یعنی دوره پادشاهان صفویه، لازم به ذکر است که این خرافات اغلب در دین و آراء دینی نفوذ دارد، لذا طرح آن از سوی نویسنده با خطراتی رو برو است و باید یاد آور شد که خطر ناک ترین نوع خرافات، خرافاتیست که رخنه در دین دارد و مبارزه با آن چه بسا نویسنده را محکوم به کفر و الحاد کند.

حال برای بیان طرح و روش این پژوهش شاید بهتر باشد معرفی کوتاهی از شیخ بهایی بیاوریم و از تمثیل و داستان‌های تمثیلی سپس در مقدمه کوتاهی از خرافات و انواع آن سخن بگوییم و بالاخره خرافات در متصوفه و در پایان هم خرافات در اثر شیخ بهایی، پنداهل دانش و هوش به زبان گربه و موش را مورد توجه قرار بدهیم. نسخه مورد بررسی در این مقاله " کلیات اشعار " شیخ بهایی " است با مقدمه استاد سعید نفیسی؛ شایسته است قسمتی از سخنان نفیسی را در تهیه این اثر که برای خود من بسیار جالب بود یاد آور شوم. او می گوید:

"من که از دیر باز شیفته این فقیه عارف و حکیم ریاضی دان و منجم و این شاعر ادیب و مورخ محقق جهان گشته پی به حقیقت برده وارسته دانش پرور کریم، بودم و دانستم که در پایان قرن نهم و آغاز قرن دهم ایران یگانه و بر بسیاری از بزرگان دانش ایران برتری داشته و در این مدت بیش از سیصد و بیست سال که از مرگ او می گذرد و جهان هستی از بزرگواری ها و دانش‌های گوناگون وی تهی مانده است، دیگر همانندی برای او پدیدار نگشته." (شیخ بهایی، ۱۳۸۷، ۳۵ تا ۴۳)

شیخ بهایی

بهاءالدین محمد بن حسن عاملی معروف به شیخ بهایی متولد ۹۵۳ در بعلبک و در گذشته

دوازدهم شوال سال ۱۰۳۰ هجری قمری در اصفهان است. (توحیدی پور، ۱۳۳۶، ۳۰)

وی از نوادگان حارث همدانی یکی از یاران با وفای امیرالمومنین است که در بعلبک متولد شد دوران کودکی را در جبل عامل، از نواحی شام، در روستایی به نام "جبع" یا "جباع" زیست، او از نوادگان "حارث بن عبد الله اعور همدانی" بوده است.

وی هنگام ورود به ایران سیزده ساله بوده است. پدرش عزالدین حسین عاملی به خاطر آزار و اذیت شیعیان آن منطقه توسط دولت عثمانی از یک سو و دعوت شاه تهماسب صفوی برای حضور در ایران، به سوی ایران رهسپار گردید و چون به قزوین رسیدند و آن شهر را مرکز دانشمندان شیعه یافتند، در آن سکنا گزیدند و بهاءالدین به شاگردی پدر و دیگر دانشمندان آن عصر مشغول شد. وقتی او ۱۷ ساله بود، پدرش به شیخ السلامی قزوین به توصیه شیخ علی منشار از سوی شاه تهماسب منصوب شد. ۱۴ سال بعد پدرشیخ برای زیارت خانه خدا از ایران خارج شد اما در بحرین در گذشت.

شیخ بهایی در قزوین زبان فارسی آموخت و به مدت سی سال در این شهر پرورش یافت. شخصیت علمی و ادبی و اخلاق و پارسایی او باعث شد تا از ۴۳ سالگی شیخ الاسلام اصفهان شود و در پی انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان، از ۵۳ سالگی تا آخر عمر ۷۵ سالگی منصب شیخ الاسلامی پایتخت صفوی را در دربار مقتدرترین شاه صفوی، شاه عباس بزرگ برعهده داشت. (شیخ بهایی، ۱۳۸۷، مقدمه)

وی در سال ۱۰۳۰ در اصفهان در گذشت و بنابر وصیت خودش پیکر او را به مشهد بردند و در کنار آرامگاه علی ابن موسی الرضا جنب موزه آستان قدس و در رواقی که به یاد او نام گذاری شده قرار دارد. (توحیدی پور، ۱۳۳۶، ۲۸-۲۹)

متاسفانه در باره مرگ دانشمندی که در این اثر به مبارزه با خرافات پرداخته است هم خرافه ای نقل شده است .

"نقل شده که آن جناب شش ماه پیش از وفات خود به مزارستان گذشت و از قبر بابا رکن الدین صدایی شنید شیخ از اصحاب خویش که با وی بودند پرسید که شما شنیدید این صدایی که من شنیدم گفتند نشنیدیم پس شیخ بعد از آن پیوسته مشغول تضرع و مناجات بود و توجه به آخرت داشت تا وفات یافت. از بعضی نقل شده صدایی که شیخ شنید این بود که "شیخنا به فکر خود باش". (شیخ بهایی، ۱۳۸۷، ۱۴)

آثار شیخ بهایی

بهایی را تقریباً در همه علوم که در زمان معروف بوده، مخصوصاً در اخبار و احادیث و تفسیر و اصول و ادعیه و حکمت و ریاضیات مولفات بسیار است. استاد سعید نفیسی ۸۸ اثر از آثار او را در لیستی می‌آورد و در پایان می‌گوید: "از این هشتاد و هشت کتاب و رساله که تاکنون از آثار بهایی یافته‌ام آنچه را که مولف تاریخ عالم آرای عباسی در ترجمه‌ی بی که از او در ۱۰۲۵ نوشته نام برده است قطعاً پیش از ۱۰۲۵ تالیف کرده است." در ادامه از ۱۶ اثر دیگر نیز نام می‌برد. استاد روی هم نام ۱۰۴ اثر را ذکر می‌کند. (شیخ بهایی، ۱۳۸۷، ۶۰-۷۱)

این اثر، حکایت مناظره‌ای است تمثیلی درباره نقد تصوف و معایب صوفی‌گری و مبارزه صوفیان دروغین به نثر، میان موش صوفی و گربه طالب علم (دانشمند) که در قالب داستانی انتقادی ساخته شده است. تمثیل و حکایات تمثیلی را علمای بلاغت و ادیبان به شکل‌های مختلف آورده‌اند.

تمثیل

این اثر یک اثر تمثیلی است تمثیل "مثل آوردن، تشبیه کردن چیزی به چیزی دیگر." (دهخدا، ۱۳۷۳: ج ۴)

"مثال آوردن، داستانی یا حدیثی را به عنوان مثال بیان کردن." (معین، ۱۳۷۱: ج ۱) "روایتیست به شعر یا نثر که مفهوم واقعی آن از طریق برگرداندن اشخاص و حوادث به صورت‌هایی غیر از آن چه در ظاهر دارند به دست آید." (ذوالقدری، ۱۳۷۳: ۸۵) "هر گاه حکایتی از زبان حیوانات، نباتات، اشجار، و مانند آن اخذ شود که وقوع آن در خارج محال باشد آن را تمثیل یا مثل گویند." (رزمجو، ۱۳۷۴: ۱۸۵) "از دیدگاه علمای بلاغت، تمثیل شاخه‌ای از تشبیه و استعاره است؛ مانند کردن چیزی به چیزی" (شمیسا، ۱۳۷۰: ۵۹)

شمس قیس رازی، تمثیل را از جمله استعارات دانسته و نوشته است: "الا آن که این نوع استعاراتی است به طریق مثال، یعنی چون شاعر خواهد به معنی اشارت کند لفظی چند که دلالت بر معنی دیگر می‌کند بیاورد و آن را مثال معنی مقصود سازد و از معنی خویش بدان مثال دیگر عبارت کند و این صنعت خوش تر از استعارات مجرد باشد." (شمس قیس، ۱۳۴۷، ۳۴۰) شفیعی کدکنی در کتاب "صور خیال در شعر فارسی" درباره تمثیل گفته است "تمثیل شاخه‌ای از تشبیه است و از همین رهگذر است که عنوان تشبیه تمثیلی هم در کتاب‌های بلاغت فراوان دیده می‌شود." (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰، ۷۸)

به طور خلاصه باید گفت که در زبان و ادبیات فارسی، حکایت و روایت، قصه و داستان معمولاً مترادف با مثل و تمثیل به کار رفته است، در کتاب رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، در این باره آمده است: "در زبان‌های اروپایی انواع فوق‌الذکر تا اندازه‌ای از یک دیگر تفکیک شده است، مثلاً در زبان انگلیسی (proverb) عبارت از گفته مختصر و مفید عامیانه‌ای است که مثل ترانه‌های عامیانه و قصه‌های شعر مانند به تاریخ قومی تعلق دارد که در واقع قسمتی از زبان گفتار است. (proverb)، را شکل نصیحت آمیزی از ادبیات عامیانه دانسته اند که معمولاً محصول ذهن عوام و مبنی بر تجربه‌های عادی زندگی است، معادل این را در فارسی همان مثل و ضرب‌المثل می‌گویند که در این معنی مثل شکل داستانی ندارد، هر چند که ممکن است در واقع

خلاصه یک داستان باشد." (پورنامداریان، ۱۳۶۷، ۱۵) با تغییر و تصرف)

در فابل (fable) شخصیت‌ها در قالب حیوانات، اشیا یا انسان‌ها مجسم می‌شوند که به صورت حکایت‌های کوتاه منظوم و مثنوی که حاوی نکات اخلاقی است بیان می‌شود، مثلاً در کلیله و دمنه، شیر مظهر (ممثل) فرمانروایان و سلاطین است. در پارابل (parable) شخصیت‌ها بیشتر انسانی و قابل وقوع است در حالی که فابل بیانگر یک موقعیت خیالی غیر قابل وقوع است. فابل و پارابل را می‌توان در برابر (proverb) مثل و تمثیل نامید. (allegory) همان تمثیل رمزی است که یکی از معروف‌ترین نمونه‌ها در این زمینه تمثیل مردی است که از پیش‌اشتری مست می‌گریزد و در چاه می‌افتد." (همان، ۱۱۶، با دخل و تصرف)

سیروس شمیسا در کتاب بیان خود این گونه تمثیلات را به حیوانی و غیر حیوانی تقسیم کرده و فابل را همان تمثیل حیوانی (مانند طوطی و بازرگان مولوی) و پارابل را از نوع تمثیل غیر حیوانی (exemplum) اگزوم پلوم دانسته است. اگزوپلوم همان داستان‌های تمثیلی مشهور اخلاقی است. (شمیسا، ۱۳۷۰، ۳۷)

پند اهل دانش و هوش به زبان گربه و موش

از میان تالیفات شیخ، ما به تنها اثر نثر وی یعنی "پند اهل دانش و هوش به زبان گربه و موش" خواهیم پرداخت. این حکایت در کلیات اشعار شیخ بهایی آمده است و ۱۰۰ صفحه از کلیات را به خود اختصاص داده است در باره انتساب این اثر به شیخ بهایی نیز اختلاف است که از بحث ما خارج است و به آن نمی‌پردازیم این اثر در هیچ یک از ترجمه‌ها و فهرست‌ها نیامده است و کتابی است به زبان فارسی شیرین و روان که در مقدمه آن نام بهاء‌الدین عاملی صریحاً آمده است. نویسنده ۲۶ حکایت را با نام "حکایت" آورده است و ۸ حکایت را نیز بدون اینکه نام "حکایت" بیاورد

گروهی نیز معتقدند که: "شیخ بهایی به خاطر ارتباط با گروه‌های مختلف، در مظان اتهام به متصوفه قرار گرفته بود. برخی این شبه را به خاطر وسعت مشرب وی می‌دانند در این اثر: گربه متشرع است و با توسل به شرع و حدیث موش را که صوفی است مودی دانسته و قتل او را واجب می‌شمارد." (شیخ بهایی، ۱۳۸۷، ۳۵)

"در بعضی منابع به بیزاری بهایی از صوفیان و درویش زمان خود و آداب و عقاید ایشان اشاره شده است. خود بهایی نیز در داستان رمزی تمثیلی گربه و موش و در اشعارش از صوفیان سالوس و ریایی انتقاد شدیدی کرده است. از این رو از بعضی علمای شیعه در دفاع از بهایی و عدم انتساب او به تصوف اصطلاحی شواهدی نقل شده است نهایتاً، انتساب بهایی به تصوف نه به معنای تایید تصوف و درویشی مصطلح و رایج در عصر صفویه بلکه تنها به دلیل تمایلات عرفانی او در آثار و اشعارش بوده است." (همان، ۳۶)

خانم مریم غفاری جاهد در مقاله خود می‌گوید: "موش و گربه شیخ بهایی چیزی نیست جز جدال فلسفی و عقیدتی دو اندیشه در چالش صوفی‌گری و شیعه‌گری علاوه بر این که به عنوان اثری داستانی آموزشی در نظر گرفته شده و عناصر داستانی محدود در آن با توجه به آرا و عقاید کلامی این دو موجود و نحوه سلوک با یک دیگر مورد بررسی قرار گرفته است؛ با توجه به نوع دفاع موش و گربه از صوفیه و متشرعه، به نحوی تعامل شیخ با این دو گروه و تمایل به هر یک از آن‌ها نیز پرداخته می‌شود." (غفاری جاهد، ۱۳۸۹، ۳۵ تا ۴۳)

خانم هلن اولیایی نیز در مقاله خود اینگونه می‌نویسد: "شیخ بهایی در پی آن است تا شبهاتی را که در مورد تصوف و عرفان وجود دارد از بین ببرد و سالوس و ریا را از صداقت معنوی ممتاز نماید. برای نیل به این مقصود شیخ بهایی از تمام تمهیدات و شگردهای داستانی که تا آن زمان معمول و مرسوم بوده استفاده کرده است تا از بحثی کاملاً فقهی و

نویسندگان هنگامی که اثری را می‌آفرینند برای اثر خود خواننده یا خوانندگانی تصور می‌کنند شیخ بهایی اثر خود را برای اهل دانش و هوش نوشته است. همانطور که بزرگمهر نیز برای اثر خود دو گروه خواننده تصور کرده بود؛ وی در تمهیدی که در آغاز کلیله و دمنه آورده می‌گوید:

"و دیگر آنکه پند و حکمت و لهو و هزل به هم پیوست تا حکما برای استفادت آن را مطالعت کنند، و نادانان برای افسانه خوانند، و احداث متعلمان به ظن علم و موعظت نگرند و حفظ آن بریشان سبک خیزد،..." (مینوی، ۱۳۳۴، ۳۷-۳۹)

این اثر آفریده شده برای اهل دانش و هوش شاید دلیلش رمزی تمثیلی بودن آن است و این که مطالبی در آن هست که فقط اهل دانش و هوش آن را درک می‌کنند نه همه مردم.

شیخ بهایی در دو جای کتاب خواننده را از هدف از آفرینش کتاب آگاه می‌کند. اولین بار می‌گوید: "ای عزیزان! این گفت و گوی موش و گربه را گمان نبرید که بیهوده است: موش نفس اماره شما است که به مکر و حيله می‌خواهد از دست عقل خلاصی یابد و پیروی شیطان کرده فساد کند، بعد از آن، این تمسخر و ریشخند نماید، و هر زمان به نانی و هر لحظه به نعمتی اختیار از دست عقل برآید." (شیخ بهایی، ۱۳۸۷، ۱۱۴)

در جای دیگر می‌گوید: "بر دوستان مستمع روشن باد که قبل از این عرض کردم که موش مراد از نفس اماره است و گربه قوت متخیله که همیشه نفس از راه خیال‌های باطل، عقل را زایل می‌گرداند، آن گاه دست در خانه دل دراز می‌کند، و به اندک روزگار خراب می‌سازد و گاه قوت متخیله زیادتی بر اراده نفس می‌کند، هم چنین که قوه متخیله گربه زیادتی بر موش می‌کند." (شیخ بهایی، ۱۳۸۷، ۱۲۸-۱۲۹)

همچنین: "بعد از این خواهی شنید که گربه موش را سیاست خواهد کرد، یعنی قوت خیالات را فی الحقیقه با نفس اماره زیادتی می‌کند، به دستگیری عقل که صاحب

خانه است. " (همان، ۱۲۹)

ترس شیخ بهایی از کم طبعان کم خرد

بیشتر نویسندگان و دانشمندان ما نگران اثر خود و گاهی خوانندگان کم خرد آن هستند شیخ بهایی هم از این دسته از نویسندگان است، وی در اثر خود می‌گوید:

"دیگر از موش و گربه از هر باب نقل‌ها خواهی شنید و از تصوف موش و گربه مباحثه و مجادله بسیار خواهی دید، اما چه حاصل؟ می‌ترسم به مطلبی که به کمال درک و شعور آراسته، نرسد و نصیب کم طبعان کم خرد شود و رنج این حقیر ضایع گردد. آورده‌ام، از بحر برون، در گهر بار تا بر سر بازار دکانی بگشایم قدم شده خم، بر سر بازار تکبیر تا گوی ز میدان سعادت بریایم ترسم که شود مشتری کم نشناسد کز بیم به این شش در معنی بگشایم" (همان، ۱۱۴-۱۱۵)

شاید در میان این حکایت‌ها او چیزی را پنهان کرده که تنها اهل دانش و هوش می‌توانند آن را درک کنند نه همه خوانندگان؛ نگرانی شیخ برای چیست؟ موضوع اصلی این مقاله خرافات است این که خرافات چیست؟ انواع آن کدام است؟ و اینکه آیا شیخ بهایی در اثر خود به خرافات توجه داشته است؟ او به چه نوع خرافات توجه کرده است؟ کدام نوع خرافات بیشتر مورد توجه او بوده است؟

خرافات

ترس، اصلی‌ترین ریشه خرافات است. غلبه یافتن بر ترس، آغاز خرد است. (برتراند راسل)

خرافات جمع کلمه خرافه و لفظی عربی است؛ خرافه در اصل به معنای سخن

بیهوده، باطل، افسانه ای و اسطوره است. (معین، ۱۳۷۰: واژه خرافه) در فرهنگ نفیسی مفهوم خرافات سخنان بیهوده و پریشانی ذکر شده است که خوشایند نباشد. (نفیسی، ۱۳۵۰: واژه خرافه) و در زبان فارسی امروز به عمل یا اعتقاد ناشی از نادانی، جهل، ترس از ناشناخته ها، اعتقاد به جادو و بخت، یا درک نادرست علت و معلول هاست (وارینگ، ۱۳۷۱: ۵) خرافات را حکایت‌های دروغی که به کلام آراسته شده باشد نیز معنی کرده‌اند. خرافه یک پدیده روحی - اجتماعی است که از هزاران سال پیش تاکنون در ذهن بشر چنان نفوذ کرده است که در عمل طرز تفکر و استدلال او را تحت سلطه خود در آورده، به طوری که با غریزه او عجین شده است؛ در واقع عقل و استدلال قادر نیست که در همه موارد بر غریزه تحت تسلط خرافات پیروز شود. (همان، ۷)

در دایره المعارف تشیع نیز چنین آمده است: خرافه یا خرافات عبارت است از اعتقادات بی اساس که با واقعیت سازگاری نداشته باشد. در همان کتاب و مقاله مربوط به خرافات آمده است که: می‌گویند خرافه نام مردی از قبیله عذره بود و از احوال و اسرار اجنه خبر داشت و آن چه را که از آن‌ها می‌دید بیان می‌کرد. اما کسی سخن او را باور نداشت و مردم که سخنانش را تکذیب می‌کردند و می‌گفتند این سخن ساخته خود خرافه است و این سخن ملیح و شنیدنی اما دروغ است. خرافه را مجموعه تصورات مربوط به خدایان بت پرستان نیز گفته‌اند. (دایره المعارف تشیع، خرافات، اینترنت)

با تکیه به این تعاریف و دیگر توضیحات و تعریف‌های اهل تحقیق از این لغت می‌توان نتیجه گرفت که خرافات مجموعه گفتار و اعتقادات نامعقولی است که چون با احساس افراد ارتباط پیدا می‌کند در ظاهر فریبنده و دلنشین است ولی بر هیچ اصول علمی و عقلی متکی نیست.

۱- خرافه‌هایی که ریشه در همین آب و خاک دارند و از ذهن اجداد خودمان سر چشمه گرفته است.

۲- خرافه‌هایی که از مردمان دیگر سر زمین‌ها به فرهنگ و باورهای ما رسوخ یافته است. (صدیقی نژاد، ۱۳۸۳، ۱۶)

که البته این نوع دوم کم هم نیست. تا جایی که بسیاری از اندیشمندان اوج نفوذ این گونه افکار و عقاید پوچ در جامعه ایران را بعد از تسلط بیگانگانی هم چون مغول‌ها و ترک‌ها بر این سر زمین می‌دانند.

در نگاه دیگر شاید ساده‌ترین تقسیم بندی در مورد خرافات از آن صادق هدایت باشد که بسیار بی تکلف در آثارش به این کار دست زده است و در مقدمه کتاب خود "فرهنگ عامیانه مردم ایران" نیز به این تقسیم بندی اشاره می‌کند و می‌گوید: "و آن چه جزو خرافات باشد: جادو گری، مرتاضی، کیمیا گری، درویشی افسون، زهرها و نوش داروها، تسخیر جانوران، ارواح، پیش گوئی، جن گیری، آینه بینی، تغال، بد قدم، خوش قدم، خمیازه، عطسه، خيرو شر، استخاره یا فال حافظ، آمد نیامد، چشم زخم، چشم شور، تخم مرغ شکستن است." (هدایت، ۱۳۶۵، ۱۵)

از لحاظ ماهیت و فلسفه پیدایش نیز به تقسیم بندی خرافه‌ها می‌شود پرداخت.

۱- خرافه‌های تلقینی: همان خرافه‌های فردی است و افراد برای خود ساخته و به خود تلقین می‌کنند.

۲- خرافه‌های تدافعی: که برای جلو گیری از آسیب رسیدن ساخته شده است.

۳- خرافه‌های فرا فکنانه: که مقصر ساختگی می‌سازد، مثل تخم مرغ شکستن یا چشم شور.

۴- خرافه‌های ذوقی: مثل فال حافظ و فال قهوه.

۵- خرافه‌های تسکینی: مثل خرافه‌هایی که بیماران برای باز یافتن سلامتی شان

به کار می‌برند و یا بخت گشایی.

۶- خرافه‌های تسخیری: مثل اعتقاد به اشباه و غول.

۷- خرافه‌های بدلی: که جایگزین اعتقادات دینی می‌شود و در اذهان می‌نشیند.

(صدیقی، ۱۳۸۳، ۱۰)

این نوع اخیر خرافات را در بین انواع خرافات می‌توان از همه خطرناک‌تر و ماندگارتر دانست. زیرا وقتی اندیشه‌ای موهوم و خرافه‌رنگ دینی بگیرد بر همه افکار و کردار انسان مذهبی سایه خواهد افکند و ویران‌کننده خواهد بود و صد البته مبارزه با این نوع خرافات نیز بسیار سخت است، زیرا فردی که قصد روشن‌گری در این زمینه را دارد در نظر عوام، انسانی ضد مذهب جلوه خواهد.

شخصی مانند شیخ بهائی که خود شیخ الاسلام زمان است چگونه با این گونه خرافات به مبارزه پرداخته و چگونه از این خطر "ضد مذهب" بودن دوری جسته است. با توجه به متن اثر و این که شیخ بهایی با هوشیاری این مبارزه را در قالب حکایتی می‌آورد و در آن دو شخصیت می‌سازد یکی مدعی عقل و خرد (گره) و دیگری مدعی صوفی‌گری (موش) به راحتی عقاید و تفکرات و شاید بهتر باشد بگوییم مبارزات خود را آغاز می‌کند.

به نظر اشیولر "یکی دیگر از خرافاتی که از دوران اسلامی رشد یافت، عقیده بر این بود که انسان می‌تواند در عالم خواب وضع آینده و حوادث آن را بشناسد و یا این که از راه خواب دیدن مردان مقدس و یا مردگان که بعد مکان دارند، دستوراتی بگیرد." (ایتترنت، خرافات در ایران)

ترویج صوفی‌گری و گسترش خرافات

در قرون پنجم و ششم و اوایل قرن هفتم هجری، یعنی از زمان تسلط ترکان بر

ایران تعصبات مذهبی و تنگ نظری تشدید یافت. غزان سلجوقی و دیگر طوایف ترک که مردمی خرافی و در عقاید خود متعصب بودند، پس از غلبه بر ایران و تشکیل حکومت این سیاست را دنبال کردند و بر سختی و شدت آن افزودند.

غزنویان و سلجوقیان چون نتوانستند چهره مسجد را مسخ کنند، به ناچار در کنارش به ترویج خانقاه پرداختند، چنان که عصر سلجوقی را عصر خانقاه لقب داده اند و می بینیم حتی طغرل و چنگیز که در حمله به ایران مساجد را طویله اسبان خود می ساختند برای خانقاه حرمت بسیار قائل می شدند و همیشه خانقاه ها با نذرها و وقف ها و غذاهای رنگین و مراسم رقص و سماع و تشریفات، گرم و روشن بود. در این دوران به دلیل عنایت سلاطین به بزرگان تصوف، این مسلک در جامعه ایران رشد یافت و با اشاعه بسیاری از آداب و افکار خرافی مردم را بیش از پیش به سوی خمودگی و جمود فکری سوق داد، مراکز تجمع متصوفه هم چون زوایا و خانقاه ها گسترش یافت و اعمال و افکارشان به صورت یک ارزش در میان جامعه رسوخ پیدا کرد زمان هجوم مغولان نیز در ایران چنین شرایطی حکم فرما بود.

در دوره صفویه آنچه بیش تر قابل انتقاد است تقلید ناشیانه و عامیانه و گاه مغایر با روح و حکم اسلامی در مراسم عزاداری است که فقط احساسات را برمی انگیزد و کمترین نقشی در شناخت و شعور و بیداری مردم نداشت. سوگواری ها در این دوره با تشریفات تقلیدی از دیگر نقاط عجین شد و اهداف سیاسی و انحرافی پیدا کرد و باورهای خرافی، بخصوص در حیطه مسائل دینی رشد یافت.

با مطالعه آثار نگاشته در دوره صفویه به کتاب های زیادی بر می خوریم که سرشار از عقاید و باورهای خرافیست، از همه این کتاب ها مشهورتر کتابی است تحت عنوان "عقاید النساء" که منسوب به آقا جمال خوانساری بوده و در زمان شاه سلیمان صفوی نگاشته شده است و دایره المعارفی درباره خرافات رایج در آن دوران است. در

حکایت در باره کرامات و صوفیان دروغین ساخته و پرداخته شده است.

۱- راوی در حکایت‌های صوفیان دروغین

راهدار ظالم، موش؛ حلاج و پیر زن، موش؛ کدخدای خراسان و دستمال میوه، گربه؛ شاخ بریدن مرد لر، گربه؛ سرگین الاغ خوردن شیخ و مریدان، گربه؛ دختر کریه منظر؛ گربه؛ در آب مردن مراد از کرامات شیخ، موش؛ بافتن مندیل خیال، گربه؛ معلم و مردم نادان، گربه

۲- راوی در حکایت‌های با موضوع عقل

دارو بر ریش گذاشتن لر، گربه؛ روباه که حاجی شد، گربه؛ امام معتزله و بهلول، گربه؛ شخصی که فالوده را حمام انگاشت، گربه؛ ترک که در خدمت واعظ گریه می‌کرد، گربه؛ پادشاه و غلام هندو، گربه؛
در این بخش به مواردی که شیخ بهایی به خرافات پرداخته استناد می‌کنیم.

موارد خرافی:

در طول اثر به شش نوع خرافه اشاره می‌شود که عبارتند از: ۱- فال گرفتن، ۲- استخاره کردن، ۳- در اسطرلاب نگاه کردن، ۴- در رمل نگاه کردن، ۵- اعتقاد به سعد و نحس بودن ساعت، ۶- اعتقاد به کرامات صوفی نمایان؛ بیشترین حکایت‌ها اختصاص دارد به کرامات.

۱- فال حافظ گرفتن:

اولین داستان خرافی که شیخ بهایی به آن پرداخته داستان فال حافظ گرفتن موش است. موش برای شروع هر کاری فال حافظ می‌گیرد.

فال حافظ گرفتن از خرافات فردی و ذوقی محسوب می‌شود که شیخ بهایی آن را از زبان موش که نماینده نفس است و صوفیان می‌آورد.

خورشید و روابط توپوگرافیکی اجرام در آسمان و زمین را استخراج کرد.

"در این حال آن روباه مضطرب به آن روباه دیگر گفت که در اسطرلاب نگاه

کردم." (شیخ بهایی، ۱۳۸۷، ۱۳۸)

۴- در رمل نگاه کردن:

واژه رمل از عربی و به معنای ریگ یا ماسه است. علم رمل از معجزات دانیال

نبی است و این علم بر پایه اعداد و عناصر اربعه (آب، خاک، آتش و باد) است و تا

حدودی می‌توان توسط این علم از آینده با خبر شد البته این علم بیشتر بر مبنای سیر

خط و نقطه است. رمل نیز مانند علوم دیگر شاخه‌های گوناگون دارد. به باور ایشان

رمل، رمالی یا آینده **نکری** با ریگ یکی از دانش‌نماهاست که افراد بسیاری آن را جزئی

از خرافات می‌شمرند. (علامه عاملی، ۱۳۸۱، ۶۵)

"گفت باید تامل کرد تا در رمل نگاه کنم." (شیخ بهایی، ۱۳۸۷، ۱۳۸)

۵- اعتقاد به سعد و نحس بودن ساعت:

مورد بعدی توجه به سعد و نحس بودن ساعت است چنانکه در آن زمان کاری

را شروع نمی‌کردند مگر این که ساعت سعد باشد متأسفانه این سه مورد که ذکر

شد نه تنها در آن زمان بلکه در زمان ما هم در میان بسیاری از اشخاص مرسوم است

یعنی برای کارها فال می‌گیرند استخاره می‌کنند و به سعد و نحس بودن ساعت توجه

می‌کنند. سعد و نحس بودن ساعت نیز از اعتقادات فردی است.

"به گربه گفت: گمان من این است که گویا ساعت سعد نیست و قمر در عقرب است،

تاملی کن تا ساعت نیک شود، آن وقت استخاره نمایم تا چه بر آید." (همان، ۱۳۰)

۶- اعتقاد به کرامت:

البته اعتقاد به کراماتی که از عقل و خرد به دور است. کرامات منقول در کتب صوفیه

در ادوار مختلف تاریخی، به علل گوناگون با تحولات روایی، لفظی و معنایی همراه

بوده است؛ چنانکه در دوره‌های اولیه دارای تغییراتی ساده و محتوایی نسبتاً باورپذیر است. ولیکن با گذر زمان و به موازات تغییر شرای سیاسی اجتماعی، این کرامات نیز از سادگی و حقیقت‌مانندی به اغراق و محال‌گویی می‌گراید. این گرایش در قرن ششم به اوج می‌رسد به گونه‌ای که گاه، جای هیچ توجیهی در آن باقی نمی‌ماند.

"موش گفت: صفت ایشان بسیار باشد و گاه باشد از این جا بروند به ترکستان و از آن جا به خطا و از آن جا به عراق به یک گام و ضمیر از فیض عبادت و اسرار الله منور است و از عیوبات عالم ایشان را خبر است." (همان، ۱۳۱-۱۳۲)

"موش گفت: از کرامات مشایخ خراسان است در حالتی که فوت می‌شوند، بعد از چند وقت درخت پسته از مزار ایشان می‌روید" (همان، ۱۳۳)

"و مشایخ عراق در چله، گل سرخ به مریدان در زمستان نشان می‌دادند و شب به جای روغن، آب در چراغ می‌کردند و احیاناً پرواز کرده، می‌پریدند و بعضی هم از درخت خشک میوه چیده‌اند." (همان، ۱۳۳)

و هم چنین مشایخ ترکستان هر چه آرزو کرده و خواسته‌اند، ممکن شده است. و اما نظر شیخ بهائی در متن: "موش گفت: ای گریه، تو طالب علمی و صوفی را با علم ملاقاتی نیست. گریه گفت: ای موش، هر کس طالب علم را دوست ندارد موافق حدیث، دین و ایمان ندارد. شنیده‌ی بی که حضرت رسول الله علیه الصلاه و السلام فرموده که هر کس به قلم شکسته‌ای معاونت طالب علمی نماید، خداوند عالمیان چندان حسنه را در نامه اعمال او بنویسد، و هر گاه کسی رد طالب علم کند، خداوند رد دین و مذهب او کرده باشد، دیگر این که معلوم می‌شود که این فرقه نماز نمی‌کنند و روزه هم نمی‌گیرند و اگر نماز نگذارند و روزه ندارند، اعتباری نخواهند داشت." (همان، ۱۳۳)

حکایت بعدی دلیل به مقام و رتبه رسیدن حلاج را می‌آورد که این دلیل برای

شخصیتی با آن عظمت بسیار احمقانه و غیر منطقی به نظر می‌رسد.

حکایت حلاج و پیر زن:

موش از عرفا و ستاری آنان می‌گوید: "که حسین منصور مرد حلاجی بود، یک روز زنی در دکان او آمد که پنبه بخرد و آن زن پیر بود، چون زن نشست، درحالت نشستن بادی از آن پیر زن جدا شد. چون حسین حلاج آن صدا را بشنید متوجه آن نشد و گرم حلاجی خود شد که مبادا آن پیر زن خجل شود و به سبب آن حلم و ستاری دارای آن مرتبه شد که می‌دانی، گفت انا الحق."

برای این که حکایت جدیدی را آغاز کند این گونه مقدمه چینی می‌کند. (همان، ۱۳۴) "گرچه گفت: برای صوفی شدن و بندگی کردن و به گمان غلط خود را از خلق ممتاز کردن، مرا حکایتی به خاطر آمده سخت مناسب که گرچه در این جا حکایت مرد احشامی لر را که به اشتباه دارو به جای رنگ در ریش می‌گذارد را تعریف می‌کند." (همان، ۱۳۵)

- حکایت مرد احشامی لر: در نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
او معتقد است آنان که دعوی می‌کنند تا در طبق دعوی خود شاهد نیاورند و نگذارند، دعوی آنان معتبر نخواهد بود و برای آنان که لاف معرفت خدا می‌زنند مثلشان را مثل آن روباه که حاجی شد را می‌آورد.

- حکایت روباه که حاجی شد:

روباهی که بر اثر حوادث دمش را از دست داد و نیلی شد با خود گفت: که اگر کسی مرا ببندد و از من استفسار نماید که سبب بی‌دمی و جامه نیلی پوشیدن چه جهت است، باید گفت که به حج رفته بودم و نیلی بودم هم علامت قبول شدن حج است. "آن روباه بی‌دم را با حماقت صوفی یکی دانسته اند، زیرا که ایشان نیز به سبب

خجالت از دعوی کذب، نمی دانند به چه وجه مدافعه از خود کنند. لهذا رداء کشف و کرامات بر خود بسته اند و مردم را گمراه می سازند، و اگر نه در همه عمر خود، کسی حرف راست از ایشان نشنیده، این چه جای کشف و کرامات است، به غیر از آن که خجالت و وسیله شکم چرانی چیز دیگر مقصود ندارند و جز فریب مردمان کلانعام عملی لایق نمی نمایند." (همان، ۱۳۹)

برای بیان شکم چرانی صوفیان هم حکایت سرگین الاغ خوردن شیخ با مریدان که کرامت شیخ است را می آورد.

- حکایت سرگین الاغ خوردن شیخ با مریدان:

"شیخ با جمعی از مریدان از دهی بیرون آمد، در اثنای راه دید مردی از باغ بیرون آمد و سبدی بر سر دارد می رود شیخ با خود گفت که در این جا می توان کراماتی ظاهر نمود. شیخ به مرد گفت در رموز و عالم خفا به من گفته اند که این سبد نصیب من و مریدان من است. آن مرد لاعلاج شده، سبد را بر زمین گذاشت. چون آن شیخ آن سرگین را بدید، از روی خجالت به مریدان خود گفت: هر کس که به نورعشق فروزان است، شروع در خوردن کند، می داند که این چه لذت دارد." (شیخ بهایی، ۱۳۸۷، ۱۳۹)

باز هم از کرامت شیخ می گوید:

- حکایت دختر کریه منظر:

"شیخ پیش بینی کرد که زن باردار مرید پسر می آورد. نه تنها پسر نیارد بلکه دختری کریه منظر آورد. مرید پیش شیخ رفت. شیخ گفت اگر چه دختر است، لکن زیاده از پسر به تو نفع خواهد رسید، زیرا من در خلوت و مراقبت چنین دیدم که علامه خواهد شد. پس از این گفت و گو، به دو ماه دختر وفات یافت. آن مرد باز به نزد شیخ آمد و گفت: یا شیخ آن دختر نیز وفات یافت. شیخ گفت: ما گفتیم این دختر بیش از پسر به تو نفع می رساند، اگر زنده می ماند، بر مشغله دنیا داری و آلودگی تو

می‌افزود، پس بهتر آن که به رحمت ایزدی پیوسته شد. مریدان به یک بار برخاسته، بر دست و پای شیخ افتادند و پای شیخ را بوسه می‌دادند.

کشف و کرامات صوفیه بدین نوع است که شنیدی. و بر عالمیان هم روشن باشد که بر جستن و و چرخیدن و سماع کردن و دروغ به جای کرامت گفتن کی از عقل و دانش است بلکه در کمال کودکی و حماقت است." (همان، ۱۳۹)

– حکایت در آب مردن مرید از کرامت شیخ:

"در خراسان شیخی بود که مریدش را بسیار دوست می‌داشت روزی از آن مرید شیخ را اغبری به هم رسید، غضب ناک گفت: برو در آب! یعنی در آب بمیری. قضا را چنان شد. خبر به شیخ آوردند. شیخ چون این مقدمه شنید و سبب در آب مردن او را فهمید، بر آشفت و گفت: خون مجد الدین خون خراسان، خون مجد الدین خون عراق، خون مجد الدین خون بغداد است و چون بغ را گفت مریدی دست به دهانش نهاد و گفت: ای شیخ عالم را خراب کردی. قدری نگذشت که ناگاه هلا کوخان پیدا شد و موافق قول شیخ، عراق و خراسان را قتل و عام نمود، این همه خرابی و قتل و غارت به سبب دعای شیخ بود تا بدانی که مردان راه چنین بوده اند و تو گمان بد مبر." (همان ۱۴۳)

شیخ بهایی در ۳۰ صفحه بعد یعنی صفحه ۱۷۳ جوابیه ای برای بی اعتباری و غلط بودن این حکایت می‌آورد.

"موش گفت: ای شهریار! شما آن چه را بنده قبل از این در باب صوفیه و کرامات بیان کردم همه را رد نموده دلیل بطلان آن ها را ظاهر و واضح نکرده یی بلکه از جای دیگر نقل ها می‌کنی.

گر به گفت: ای موش در خاطر داری که خرافات گفتی، پس گوش بدار و بشنو تا بطلان هر یک را برای تو بیان کنم." (همان، ۱۷۳)

در بیابان ضلالت و گمراهی آورد، به مزخرفات کودکان بی عقل باور کرده و فریب خورده و تمیز حق از باطل نکند."

گربه برای بی اعتباری حکایت و به عقل رجوع کردن می گوید:

"...و روز به روز در آن چه شایسته حال و مال بوده باشد، تدبر و دقت نماید و کردار نا لایق را ترک کند، و این حال کسی را باشد که دارای عقل و شعور درک و فراست باشد و آن چه در همه کتب از موافق و مخالف مسطور است، خارج و بیرون از دو وجه نیست، یا بنا بر عقل است و یا بر قول. اگر بنا بر عقل است باید هر چه بیند و بشنود، از روی کمال عقل در آن تأمل و دقت نماید، گاه باشد که عقل خود به آن شنیده و دیده نرسد، لذا باید از عالمان به احوال روزگار و زمان استفسار نماید تا خاطر جمع باشد، زیرا بسیار باشد که چیزی به عقل ما و شما درست آید و لکن نزد عقل عقلا غلط و باطل باشد، و گاه باشد چیزی چند در نزد ما و شما غلط و باطل ولی نزد عقلا درست آید."

- حکایت مباحثه معتزلی با بهلول دانا:

"گربه این سخنان موش را کلمات مزخرف صوفیه و شطحیات می نامد:

گربه به موش می گوید: "اگر حرفی داری بگو، و اگر نه به قول علمای دینیه تصدیق کن و از کلمات مزخرف صوفیه و شطحیات آن ها احتراز نما. پس باید به دل پاک به جناب اقدس الهی روی آوردن، نه مثل آن ترک که گربه در خدمت واعظ می کرد."

این بخش بسیار جالب است و شیخ بهایی غیر مستقیم عطار را زیر سوال می برد "گربه گفت در تذکره یکی از مشایخ نقل است که کسی در مکه معظمه، در خواب دید که با سیصد تن از مریدان به موافقت هم دیگر به کعبه رفته و خمر خورده و بت پرستیده و زنار بسته و خوک چرانده و این همه از آن سبب کرده که عاشق ترسایی

بوده‌و مرتکب آن عمل‌های نامشروع شده و ترک آن قسم عمل‌های ناخوش را

نکرده. ای موش این هم از جمله کرامات است؟ در این چه می‌گویی؟"

در صفحات پایانی موش از گربه می‌خواهد که به سوالاتش پاسخ دهد تا بداند: تصوف چیست؟ و صوفی کیست؟ و گربه شروع به پاسخ دادن به سوال موش می‌کند. در پایان دو حکایت جالب و مهم در خصوص نادانی و جهل و زود باوری مردم می‌آورد. "دیگر آن که به انواع ریب و ریا، بنیاد مزخرفات با مردم ساده دل می‌نماید، چنان که

آن قلندر، پادشاه و وزیر و وکیل را به بافتن مندیل خیال از راه بدر می‌برد."

در پایان حکایت این گونه به نقد می‌پردازد. "ای موش از این حکایات روایات بسیار است، من جمله یکی از کودکان بی عقل و احمق از راه جهل و نادانی و وسوسه شیطانی، به سوراخی تنگ و تاریک رفته در همان جا می‌خوابد و در همان جا می‌رید و پنهان می‌کند و چون بیرون آید از ترس آن که بگویند که او بی عقل و بی شعور و ناقابل است، همان ساعت بیان می‌کند که دیشب در چله حضرت پیغمبر(ع) مرا سلام فرمود و در عقب من نماز کرد و در رموز را بر وجه ما باز نمود و می‌دانم که در هندوستان چنین و چنان خواهد شد." و دیگری می‌گوید که جبرئیل(ع) آمد و مرا به عرش برد و این همه لاف و گزاف مثل مندیل خیال است.

حال زمینه چینی او برای حکایت بعدی:

"اکنون فهمیدی و دریافتی که اغلب خلق عالم بیشتر از برای معیشت در طریق کید و حيله، مشی و سلوک نموده و سعی کلی در ایجاد دروغ می‌نمایند و شرم ندارند و نیز مردم احمق و نادان بدون حجت و برهان فریب می‌خورند."

در اینجا نیز آخرین حکایت خود را می‌آورد با موضوعیت حکایت قبل:

حکایت معلمی که برای کسب معاش به صحرا و قراء روی نمود.

نتیجه :

- متأسفانه روی این اثر هیچ کار اساسی انجام نشده است.
 - اثر یک اثر رمزی تمثیلی است که در دوجای اثر خود شیخ بهایی به رمزی بودن آن اشاره می‌کند. در واقع موش نفس اماره است که می‌خواهد از دست گربه که عقل است رهایی یابد.

- موضوع و تم اصلی این اثر مبارزه با خرافات و توجه به عقل و خرد است آن هم درست در زمانی که خرافات در میان مردم رسوخ فراوان داشته، خطرناک ترین نوع خرافات یعنی خرافاتی که رخنه در دین دارد و ممکن است نویسنده را محکوم به کفر و الحاد کند.
 - شیخ بهایی درمان خرافات را تعقل، تفکر و اندیشه می‌داند و این که قضایا را به کمک قرآن، و توکل به خدا و توسل به پیامبرش تحلیل کنیم.

- واقع گرا و عمل گرا باشیم. سراغ خرافات نرویم. ائمه ما راه ارتباط با خودشان و قرآن را شفاف بیان کرده‌اند. خداوند راه ارتباط با خودش را شفاف بیان کرده است. به این وادی‌ها نیفتیم.

- خطرناک ترین نوع خرافات و خرافه پرستی این است که در مجالس دینی و مسایل اعتقادی و باورها بیاید. هر کس به سلیقه خودش خرافه ایجاد کند.
 - شیخ بهایی در طول اثر خود به شش نوع خرافات اشاره می‌کند.

۱- فال حافظ گرفتن

۲- استخاره گرفتن

۳- در اسطرلاب نگاه کردن

۴- در رمل نگاه کردن

۵- اعتقاد به سعد و نحس بودن ساعت

۶- اعتقاد به کرامت

منابع

کتاب‌ها

۱. برقعی، سید یحیی، (۱۳۵۱)، کاوش در امثال و حکم فارسی (مقدمه)، قم فروغی.
۲. پور نامداریان، تقی، (۱۳۶۷)، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران، علمی.
۳. جعفریان، رسول، (۱۳۸۴)، کاوش‌های تازه در باب روزگار صفوی، قم، نشر ادیان.
۴. حافظ شیرازی، مولانا شمس الدین محمد، (۱۳۷۵)، دیوان غزلیات، به کوشش، دکتر خلیل خطیب رهبر، ناشر کتاب فروشی صفی علیشاه، چ سوم.
۵. دشتی، علی، (۱۳۹۲)، پرده پندارو در دیار صوفیان، زیر نظر مهدی ماحوزی، تهران، انتشارات زوار، چ اول.
۶. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۳)، لغت نامه، ج ۴، تهران، دانشگاه تهران، چ دوم.
۷. رازی، شمس قیس، (۱۳۲۷)، المجمع فی معاییر اشعار العجم، تصحیح عبدالوهاب قزوینی، بیروت.
۸. رزمجو، حسین، (۱۳۷۴)، انواع ادبی، مشهد، آستان قدس، چ سوم.
۹. شفیع کدکنی، محمد رضا، (۱۳۶۶)، شاعر آینه‌ها، تهران، آگاه.
۱۰. شمیسا، سیروس، (۱۳۷۰)، بیان، تهران، فردوس.
۱۱. شیخ بهای، (۱۳۴۵)، کلیات اشعار شیخ بهایی، تهران، انتشارات اهورا.
۱۲. لینگر، مارتین، (۱۳۷۶)، باورهای کهن و خرافه‌های نوین، ترجمه، کامبیز گوتن، انتشارات، حکمت.
۱۳. معین، محمد، (۱۳۷۹)، فرهنگ فارسی (۶جلدی) ج ۱، تهران امیر کبیر، چ هفتم.
۱۴. منشی، ابوالمعالی نصرالله، (۱۳۳۴)، کلیله و دمنه، تصحیح، مجتبی، مینوی تهرانی، (۱۳۳۴)، چاپخانه سپهر، تهران، چ ۲۸.
۱۵. هدایت، صادق، (۱۳۷۸)، فرهنگ عامیانه مردم ایران، گرد آورنده،

جهانگیرهدایت انتشارات چشمه، چ اول.

۱۶. وارینگ، فیلیپ، (۱۳۷۱)، فرهنگ خرافات، عجیب ترین خرافات مردم جهان، ترجمه و گرد آوری مهندس احمد حجاران، انتشارات موفق.

مقاله ها

۱۷. جدیری، قدرت، موش و گربه از سه کتاب و تفاوت های تعلیمی آنها، مجله.
۱۸. اولیایی نیا، هلن، (۱۳۸۸)، بررسی ساختار داستانی گربه و موش اثر شیخ بهایی، فصل نامه علمی پژوهشی تاریخ و ادبیات.
۱۹. غفاری جاهد، مریم، (۱۳۸۹)، دل در تصرف عقل، مجله فردوسی، تابستان و پاییز، شماره ۸۵-۸۶.

منابع اینترنتی

۲۰. وبگاه رهبران شیعه؛
۲۱. خرافات در ایران؛
۲۲. خرافات در دایره المعارف تشیع.
۲۳. جدیری قدرت، قصه موش و گربه از سه کتاب و تفاوت های تعلیمی آن ها، دایره المعارف الطهور.